روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسوول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

سه‌شنبه • ۱۴ مرداد ۱۳۹۳ • ۸ شوال ۱۴۳۵ • ۵ آگوست ۲۰۱۴ • سال یازدهم • شماره ۲۰۷۹ • ۱۶صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۱۰ • اذان مغرب ۲۰:۲۵ • اذان صبح‌فردا ۴:۴۱ • طلوع آفتاب ۶:۱۶

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

آمبولانس

مساله طناب و ارزن و باد و کلاه و استیضاح

پوریا عالمی

● برخلاف نظر شاعر اندیشمند که یک‌بوم و دوهوا نمیشه، بی‌وفا که یار نمیشه، واسه عاشقا هیچ دردی، درد انتظار نمیشه، به‌نظر ما یک‌بام و دوهوا می‌شود و بی‌وفا که یار می‌شود و برای عاشقان هیچ دردی درد استیضاح نمی‌شود. اینطور که ما متوجه شدیم بام مجلس ایران دوآفتابی است؛ یعنی دو آفتاب مختلف برش می‌تابد. یک‌طرفش آفتابی، یک‌طرفش سایه. یک طرف بام مجلس طرف را سه‌سوته می‌شورند و سه‌سوته پهن می‌کنند روی بند و سه‌سوته خشک می‌کنند و طرف که خشک شد سه‌سوته جمعش می‌کنند و می‌فرستندش خانه. طرف دیگر نه می‌شورند، نه پهن می‌کنند، نه خشک می‌کنند، نه جمع می‌کنند. اگر هم بگویی آقا چرا کاری نمی‌کنید؟ چرا طرف را استیضاح نمی‌کنید؟ می‌گویند دستشان بند است و به مصلحت نیست. به آن بابایی که رفت پیش دکترنصری و گفت طناب داری؟ گفت دارم اما روش ارزن پهن کردم. آن بابا گفت دکتر مگر روی طناب ارزن پهن می‌کنند؟ دکتر مربوطه گفت همین بهانه برای اینکه طناب را به تو ندهم بس است. دقیقا مثل طناب استیضاح در مجلس. که در دولت پیش هرچی ما می‌گفتیم آقا استیضاح کنید، می‌گفتند نچ، ارزن پهن کرده‌اند. اما حالا تقی به توقی بخورد وزرای دولت را استیضاح می‌کنند، وقتی هم بپرسیم چرا؟ می‌گویند چون... حالا همان مساله طناب و ارزن که در دولت پیش می‌گفتند مصلحت است و دولت را نباید ضعیف کرد، کلی پرونده فساد اقتصادی‌شان را قوه‌قضاییه مطرح کرده و قدرتی خدا، چیزی هم تضعیف نشده. پس ما ثابت کردیم بام مجلس دوآفتابی است و دوهوا دارد. در یک هوا اگر باد بیاید کلاه از سر بعضی‌ها برمی‌دارد و می‌برد و در هوای دیگر باد با خودش کلاه بادآورده می‌آورد و می‌گذارد سر بعضی‌ها. این وسط سر آمبولانس‌چی و شما بی‌کلاه می‌ماند و تمام.

پشت‌جلد

کنایه پاسخگویی نیست!

کریم ارغنده‌پور

سیاست‌های خانه‌سازی به‌ویژه در شمال تهران، افسارگسیخته شده است. در هر معبر تنگی، ساختمان‌های بلند ساخته‌شده یا در حال ساخته‌شدن است. روشن است که این خانه‌سازی‌ها برای مدیریت فعلی شهرداری پول‌ساز است ولی آینده مردم این مناطق را تیره‌وتار می‌کند. اصلا آینده مطلوب برای این سبک زندگی غیرقابل تصور است. با این ساخت‌وسازها دیر نیست که تراکم جمعیتی در این مناطق به چند برابر -در مواردی به ۱۰برابر یا بیشتر- برسد، واقعا در این صورت چگونه می‌توان از یک برنامه دوراندیشانه برای شهر سخن گفت؟ دوست فرهیخته‌ای می‌گفت پاسخ شهردار محترم به این نکته، سخنی کنایه‌آمیز بوده است. مواجهه مطایبه‌گونه با مشکلات حوزه مدیریتی در دوران احمدی‌نژاد به حداکثر میزان خود رسید. این غیرمسوولانه‌ترین نوع پاسخگویی یک مقام‌مسوول است و پاره‌ای از جواب‌های او هنوز از اذهان بیرون نرفته. درست است که مقام‌مسوول به این ترتیب به صرافت از پاسخ به پرسش طفره می‌رود ولی این روند در حکم اصرار بر ادامه کار و بی‌اعتنایی به انتقادات و طفره‌رفتن از حق شهروندان برای شنیدن پاسخ است. دکتر همایون کاتوزیان معتقد است جامعه ایرانی، کوتاه‌مدت است. یعنی همه تصمیمات و چشم‌انداز آنها در جامعه، کوتاه‌مدت است. ریشه بسیاری از پس‌افتادگی‌ها هم همین عدم‌انباشت سرمایه و تجربه و دانش است. هرجا تا می‌خواهد چیزی انباشت شود با تصمیمی همه آنچه در گذشته به زحمت ساخته شده خراب می‌شود و چیز جدیدی بنا می‌شود. چیزی که خودش تضمینی برای دوام طولانی‌مدت ندارد. متاسفانه با این روند، به‌نظر می‌رسد قسمت‌هایی از شهر تخریب و در برابر به نحوی بازسازی می‌شود که آینده‌اش مبهم و به احتمال زیاد پردردسر است. این روند در کوتاه‌مدت برای برخی، آمارساز و پول‌ساز است ولی در بلندمدت آتیه‌اش روشن نیست. ناهنجاری در ساخت‌وسازهای شهری نشانه‌ای از گسیختگی‌ها در عرصه مدیریتی هم هست. مادامی‌که پاسخگویی در این کشور نهادینه نشود دوراندیشی هم انتظاری واقعی نخواهد بود.

کارتون خواب

آروین

arvinmad@gmail.com

گزارش فردا

شیوا دولت آبادی و لطف‌الله میثمی از هفتادمین سال یک فاجعه می‌گویند

هیروشیما و درناهایی که رویای صلح داشتند

عسل عباسیان

صلح، رویای کودکان بسیاریست. فردا که بیاید، جنگی وارد هفتادمین‌سال می‌شود، هفتادمین‌سال پس از فاجعه بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی که به فاصله دوروز و در دونوبت، رویای بسیاری از کودکان را کابوس کرد و خواب را از چشمانشان ربود. حدود ۲۲۰هزارنفر در اثر این دو بمباران اتمی جان باختند که بیشتر آنان را شهروندان غیرنظامی تشکیل می‌دادند. همه‌ساله مردم سراسر جهان با درست‌کردن درناهای کاغذی و فرستادن آن به مرکز ساداکو در پارک یادمان جنگ شهر ناکازاکی، همدردی خود را با قربانیان بمباران و انزجار خود را از کاربرد و گسترش سلاح‌های هسته‌ای اعلام می‌کنند. امروز که باز کودکانی در این‌سو و آن‌سوی جهان زیر گلوله و آتش، جان می‌دهند، به‌سراغ سه‌چهره رفتیم تا از آنها بپرسیم جنگ، با کودکان چه می‌کند؟ «شیوا دولت‌آبادی» دکتر روانشناس و مدیرعامل انجمن حمایت از حقوق کودکان می‌گوید: «تحقیقاتی که در اروپا بعد از جنگ‌دوم‌جهانی درباره تاثیرات جنگ صورت گرفت، نشان داد که عوارض جنگ حتی تا سه‌نسل ادامه پیدا می‌کند. یک‌دسته از اختلالات حاصل از جنگ، شامل اضطراب‌های ناشی از تجربه بسیار شدید و تکان‌دهنده مواجهه رودررو با مرگ است. چنین عوارضی البته در مواجهه با اتفاقاتی همچون زلزله‌ها یا سایر بلایای طبیعی هم در افراد ایجاد می‌شود و منتها در مواردی نظیر جنگ که فاجعه و ویرانی توسط آدمیزاد رخ می‌دهد، شدت بروز این عوارض بیشتر می‌شود و مسلما بلایی که بشر به‌سر همنوع خود می‌آورد، طوری روح و روان آسیب‌دیدگان را تخریب می‌کند که تاثیرش با عوارض بلایای طبیعی، قابل قیاس نیست. تجربه جنگ برای کودکان، تجربه فروپاشی و ازدست‌دادن همه نقاط اتکای آنها به زندگیست. چه والدینشان مجروح شوند و چه کشته یا حتی اگر زنده بمانند اما خانه‌هایشان را ویران ببینند، باز هم اضطراب شدیدی به کودکان وارد می‌شود و همه دنیای امن ذهنی‌شان به ناگهان فرو می‌پاشد. کودک به دلیل بی‌دفاع بودنش، متکی به والدین و بزرگ‌ترهاست و با رخدادی مثل جنگ، این اتکا از بین رفته و دنیای ذهنی کودک از هم می‌پاشد. با فروپاشی ظواهرزندگی، مثل تخریب خانه‌ها و خیابان‌ها، بخشی از ارتباط ذهنی کودک با جهان اطرافش مخدوش می‌شود؛ ظواهری که برای کودک، امنیت و آرامش را تعبیر می‌کنند. جنگ، تمام وابستگی‌های عاطفی و روانی کودک با جهان اطراف را متلاشی می‌کند و کلیه سامانه‌های عاطفی و محیطی موجود را در معرض خطر جدی قرار می‌دهد. تجربه شیون و فلاکت در کودکی، ذهن کودک را دچار فروپاشی می‌کند، که این نه‌تنها بر شخصیت و آینده آن کودک تاثیرات جبران‌ناپذیری می‌گذارد بلکه تا چندین‌نسل به فرزندان او هم منتقل می‌شود و البته میل به انتقام، خودکشی یا دیگرکشی را ممکن است در آینده در این افراد ایجاد کند.» «لطف‌الله میثمی» صاحب‌امتیاز نشریه چشم‌انداز، که خود از آسیب دیدگان فعالیت‌های چریکی است، می‌گوید: «میراث جنگ، جز امراض مختلف نیست. جنگ مترادف با نسل‌کشی است. هولوکاستی که در آلمان، هیتلر ترتیب داد عملیاتی محرمانه بود که توسط ارتش انجام می‌شد اما در غزه یا هیروشیما جنگ و نسل کشی علنی است. همین حالا در جنگ غزه، نتانیاهو نه به مدرسه رحم می‌کند و نه به مسجد. بدین‌ترتیب هیچ حاشیه امنی برای کودکان وجود ندارد. وقتی این بچه‌ها بزرگ شوند هیچ بعید نیست روحیه انتقامی در آنها به وجود بیاید. تجربه جنگ برای کودکان، خشونت را به نسل‌های بعد تسری می‌دهد.»

در هاویه

روزگار دوزخی ثریا

سعید برآبادی

● خواندن چند خط از خبری که دیروز ایسنا منتشر کرد کافی است تا چهره ثریا حکمت پیش چشم خواننده ترسیم شود. زنی که روزگاری با بازی‌هایش در نقش زنان پولدار در رده میانه‌های جدول بازیگران و سوپراستارها بود، حالا از دو وعده خودکشی خود گفته، از بی‌پولی مفرط و نداشتن پول ودیعه خانه و در آخر هم تهدید به اینکه می‌خواهد دخترش را بفرستد به مدرسه شبانه‌روزی و خودش در خیابان چادر بزند. تهدید هم اگر کرده باشد، راه دوری نرفته، مادر ده‌ها سوپراستار بوده در فیلم‌ها و حالا آنقدر کارد به استخوانش رسیده که بخواهد سینه سپر کند و بگوید برای بار دوم می‌خواهم در خیابان چادر بزنم. انتشار همین چند خط خبر کافی است تا صدای ناله‌اش به گوش‌ها برسد. تماس‌های «شرق» با چند نهاد دولتی و نیمه‌خصوصی حمایت از هنرمندان نشان می‌دهد که از صبح ثریا حکمت موضوع چند تماس تلفنی بوده و رایزنی‌هایی هم برای حمایت از او شده. اما مهم‌ترینش، تماسی است که صبح دیروز، ایوبی، معاون آقای وزیر و رییس سازمان سینمایی با مدیرعامل صندوق اعتباری هنر گرفته و هماهنگی‌های لازم انجام شده است. نتیجه این مذاکرات آنطور که «شرق» کسب اطلاع کرده، قول مساعد تامین ودیعه مسکن خانم حکمت است؛ موضوعی که دکتر غلامرضا خلیل ارجمندی، مدیرعامل صندوق اعتباری هنر قول آن را داده و شاید مرهم اندکی باشد بر زخم کهنسال روزگار بی‌ستارگی. با این حساب اگر این قول عملی شود، ثریا حکمت دستی به زانو بزند و از جا بلند شود اما انتشار هر خبری از وضع رنجور هنرمندانی از این دست، ذهن را می‌برد سمت این سوال مهم که با وجود هزاران هنرمند در بخش‌ها و ژانرهای مختلف، وظیفه پیگیری مشکلات هنرمندان با دولت و نهادهای حامی آن است یا هنرمندان خود باید لب به گله بگشایند و سفره دل پیش مردم-که البته نامحرم به حساب می‌آیند- باز کنند؟ آنطور که زهرا حق‌شعار، معاون مدیرعامل صندوق اعتباری هنر به «شرق» می‌گوید، تعدد هنرمندان مساله حمایت از آنها را پیچیده می‌کند چرا که با تغییراتی که در اساسنامه و آیین‌نامه صندوق حمایت از هنرمندان به وجود آمده، هنرمندان باید مشکلات خود را از طریق نهادهای صنفی خود به گوش مسوولان برسانند و این به این معنی است که خانه سینما، شورایعالی موسیقی و نهادهایی این چنینی باید پیش از آنکه این اخبار رسانه‌ای شوند و آبروی هنرمندی را در معرض خطر قرار دهند، واسطه انتقال احوال هنرمندان به بدنه دولت و صندوق‌های حامی هنرمندان باشند. این حمایت‌ها اما برای هنرمندانی که نهاد صنفی نداشته باشند هنوز تعریف‌شده نیست. خبرنگاری که گزارش ثریا حکمت را اول‌بار منتشر کرد و خبرنگاری که دیروز این ماجرا را پیگیری کرد در تعریف دولت، جزو افرادی به‌شمار می‌روند که نهاد صنفی ندارند و به همین‌خاطر نمی‌توانند برای روزهای پیری و مریضی، توقع کمکی از دولت داشته باشند.

مرده‌ها

تابوت بی‌لنگر

احمد غلامی

آقاسیف‌الله دوبار مرد. اولین‌بار که سکته کرد، بردندش بیمارستان، دکترها گفتند: «خدا رحمتش کنه مرده!» همراهان متوفی چون خیلی عجله داشتند زود از دستش خلاص شوند، همان روز ترتیب کارهایش را دادند تا از بیمارستان به قبرستان منتقل شود و در آغوش خاک آرام بگیرد و آنها هم بقیه زندگی‌شان را بی‌سرخر بگذرانند. کارهای اداری فوت در بیمارستان و قبرستان چنان با سهولت و سرعت انجام شد که سیدمصطفی، کاسب محل گفت: «خدابیامرز برای رفتن چه عجله‌ای داره.» این حرف به آقامرتضی پسر مرحوم که ۴۰سالی سن داشت و دو دختر و زنش که زیر چادر گریه می‌کردند، برخورد. البته آنها از مرگ آقاسیف‌الله ناراحت نبودند. اما در زمان حیاتش در خدمتش بودند چون هرکدام به نوعی وامدار و بدهکارش بودند. دو دامادش با پول نزولی پدرزنشان کامیون خریده بودند و هر سال هرچه کار می‌کردند، می‌ریختند توی جیب او. آقامرتضی هم فقط کارهای پدرش را راستوریس می‌کرد و بی‌اجازه‌اش آب نمی‌خورد، کارش وصول بهره پول‌ها بود و چک‌های برگشتی را اجرا می‌گذاشت و با شرخرها در تماس بود. دست‌آخر هم هرچه وصول می‌کرد، بی‌کم‌وکاست می‌ریخت به حساب پدرش و همیشه خودش هشتش گرو نهش بود. زنش دوبار تقاضای طلاق داد اما آقامرتضی هر دوبار با تکه‌ای طلا دل زن را به دست آورد. مرگ آقا سیف‌الله برای دخترها و عروسش آرزو بود.

جنازه را که به قبرستان بردند مشایعت‌کنندگان زیادی نداشت. آن تعدادی هم که آمده بودند به اعتبار و احترام سیدمصطفی بود که خودش زیر تابوت رفته و گفته بود: «شیطون دست از سر مرده برمی‌داره آدم‌ها نه.» بقیه کسبه از پشت‌سر می‌آمدند و بلند صلوات می‌فرستادند و فاتحه می‌خواندند. تابوت چنان روی دست‌ها تند می‌رفت که انگار همه می‌خواستند از شرش خلاص شوند. تنها کسی که حاضر به دل‌کندن از دنیا نبود آقاسیف‌الله بود که تکان‌تکان می‌خورد و تابوت بالای دست‌ها لنگر برمی‌داشت و مردم به زحمت کنترلش می‌کردند. وقتی آقاسیف‌الله دید فایده‌ای ندارد همان‌طور کفن‌پیچ از جا بلند شد و توی تابوت نشست. زن‌ها جیغ کشیدند و فرار کردند، تابوت روی دست‌ها مثل کشتی بی‌لنگر کژومژ شد و آخر افتاد روی زمین. آقاسیف‌الله که بدن برهنه‌اش را با کفن پوشانده بود، فریاد زد: «مرتضی بی‌غیرت، منو کجا می‌بری؟» زن‌ها فرار کردند. اما مردها که آمدند جلو و دیدند خدا عمر دوباره به مرده داده صلوات فرستادند و سیدمصطفی چنان متاثر شد که آقاسیف‌الله را بغل کرد و گونه‌هایش را بوسید. این حرکت در تاریخ زندگی آقاسیف‌الله بی‌سابقه بود چون قریب‌به‌اتفاق همه دوستان و آشنایان و اقوام از او متنفر بودند و آرزوی مرگش را داشتند. سیدمصطفی بزرگ‌ترین خبط زندگی‌اش را کرد و «مرده تازه زنده‌شده» را نصیحت کرد که، «خدا رو شکر توبه کن برادر توبه...» این حرف چنان به آقاسیف‌الله برخورد که سیدمصطفی را هل داد کنار و گفت، «از چی توبه کنم!» و بلند شد تا برود اما چون دست و پاهایش خواب رفته و خون توی آنها جریانی بطئی داشت دوباره خورد زمین. پسر و زنش دویدند طرفش تا دستش را بگیرند. دخترها و عروسش آنقدر دمغ بودند که جلو نرفتند. زن و پسرش دست‌ها و پاهایش را می‌مالیدند و زنش قربان صدقه‌اش می‌رفت. گورکن بیل را زده بود زیر چانه‌اش و بروبر «مرده زنده» را نگاه می‌کرد. آقاسیف‌الله را گذاشتند تو تابوت تا پیاده راه نرود اما دوباره سرجایش نشست، چشم‌هایش سیاهی رفت و افتاد توی تابوت. پسرش صدایش زد. زنش زد توی صورت مرده. اما انگارنه‌انگار که زنده است. مرده را دوباره برگرداندند سردخانه معاینه کردند و دکتر گفت: «قطعا این بار مرده.» همه می‌ترسیدند. دوباره آقاسیف‌الله را به قبرستان برگرداندند و می‌ترسیدند زنده باشد. دکتر اطمینان داد که دیگر مرده و گفت: «اگه توی بیمارستان زنده می‌شد، شاید می‌موند.» با اینکه همه قیافه ناراحت به خود گرفته بودند اما ته دلشان شاد بود. فقط سیدمصطفی غمگین بود و نه‌تنها دیگر زیرتابوت نرفت بلکه مرده را هم مشایعت نکرد. آقاسیف‌الله را که گذاشتند توی قبر، زود رویش را با خاک پوشاندند و من ظاهر شدم. تا مرا دید وحشت‌زده گفت: «بازم تو...!».

پیشنهاد فردا
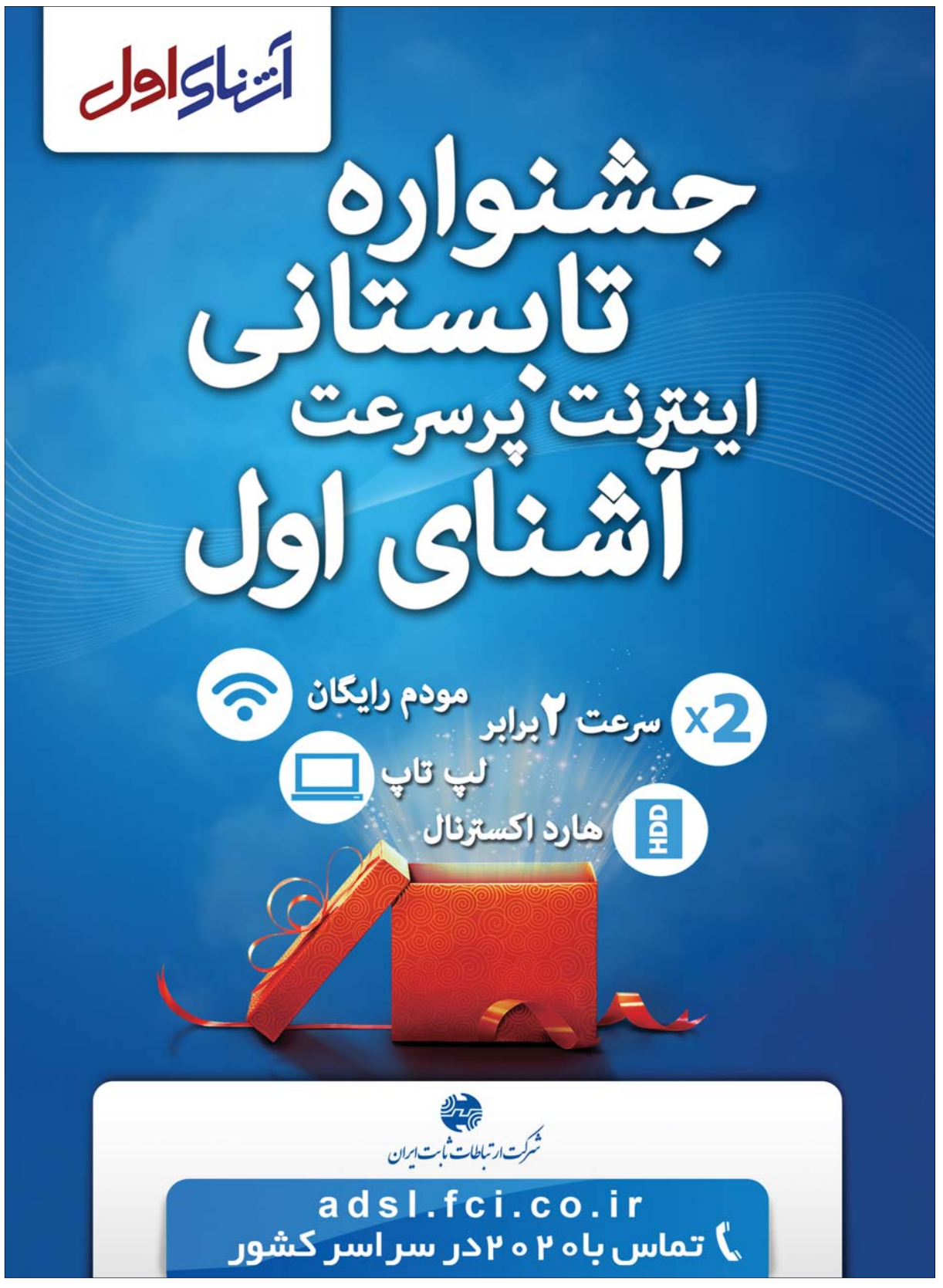
اگر علاقه‌مند به روزنامه‌نگاری هستید کتاب «مطالعات روزنامه‌نگاری» به‌نویسندگی «کارین وال‌یورگنسن» و «توماس هانیچ» را با ترجمه «دکتر پرویز علوی» که با قیمت ۱۰هزارتومان و شمارگان ۱۱۰۰جلد روانه بازار شده از دست ندهید. «چرا و چگونه باید «مطالعات روزنامه‌نگاری» را انجام داد؟»، «روزنامه‌نگاری و دانشگاه»، «آموزش روزنامه‌نگاری»، «روزنامه‌نگاران دروازه‌بان»، «پوشش خبری جنگ و صلح»، «روزنامه‌نگاری توسعه» و... مقالاتی هستند که می توانند منابع تازه و دست اولی در زمینه روزنامه نگاری باشند و این جا گرد هم آمده‌اند.